# جنگ دوم افغان و انگلیس

ماهرخ سامانی[[1]](#footnote-1)\*

مقدمه

جنگ دوم انگلیس و افغان دنبالۀ همان جنگ اول انگلیس و افغان است که فقط با یک متارکه 35 ساله از هم جدا می‌شد؛ زیرا علت جنگ (سیاست پیشرو استعمار انگلیس در آسیای میانه) تغییر نکرده بود. منتها وسایل جنگ به نفع انگلیس و ضرر افغانستان تغییر یافته بود؛ بدین معنی که در جنگ اول، افغانستان از انگلیس دور و دولت سکهه پنجاب در ميانه حائل بود. قوای انگلیس مجبور بود که از ساحل ستلج (حد فاصل سکهه و انگلیس) تا داخل حدود افغانستان تقريباً400 مایل راه را با شتر و اسب طی کند؛ انگلیسيها آن روز خطوط آهن و وسایل نقلیه نداشتند و سپاه آنها مجبور بود که از فیروزپور به راه سکهه و شکاپور تا قندهار راه زیادی را طی کند؛ در حالی که در جنگ دوم دیگر دولت حائل سکهه وجود نداشت. و انگلیس همسایه افغانستان بود . انگلیسيها در پیشاور دو سپاه و در کورم یک سپاه و در کویته دو سپاه مستقر کردند که به وسایل مخابرات تلگرافی و امور منظم، وسایل نقلیه قوی و دو خط آهن مجهز بود. دولت انگلیس با تکیه بر چنین قدرتی بود که، با تجربه شکست اول خود در افغانستان، بار دوم به هوس تسخیر افغانستان افتاد.

افغانستان در زمان متارکه 35 ساله

افغانستان در زمان متارکه 35 ساله آمادگی نظامی برای یک جنگ بزرگ خارجی را نداشت و آن را پيش‌بيني نمي‌كرد. هنوز اسلحۀ عمومی منحصر به تفنگهای فیتیله‌ای و دهن‌پر و چخماقی بود.

امیرشیرعلی‌خان، که تازه به تنظیم امور نظامی پرداخته بود، با فرار خود باعث عقب‌نشینی سپاه از اطراف خیبر و قندهار شد، اردوی 50000 نفری افغانستان را نابود كرد و مرکز سوق و ادارۀ سپاه را از بین برد. اميرمحمدیعقوب‌خان هم مانند پدرش با تسلیم شدن در برابر دشمن باعث از بین رفتن دولت و تشکیلات افغانستان شد. از آن پس، امپراتوری انگلیس با تمام قوای خود با ملت بی‌دولت افغانستان و با سپاه بی‌سوق و ادارۀ آن روبه‌رو گردید؛ خصوصاً که فعالیتهای مخفی انگلیس زمینۀ اختلال و انحلال کشور را قبلاً در دربار اشرافی افغانستان آماده کرده بود . بعید بود که ملتی با چنین اوضاع و احوالي در مقابل بزرگ‌ترین امپراتوريهای جهان مقاومت کند، هر چند که مردم افغانستان یک بار دیگر این كار عظیم را به شکل حیرت‌انگیزی انجام داده بود. به هر حال، بعد از آنکه دولت انگلیس براي حمله به افغانستان مصمم شد، همین که جواب اولتیماتوم او از طرف امیرشیرعلی‌خان در وقت معین نرسید سپاه انگلیس از سه طرف از مرز افغانستان عبور کرد: 1. از طرف قندهار 2. از طرف کروم 3. از طرف خیبر.

قیام مردم کابل (سوم سپتامبر 1879)

سفیر انگلیس سر لوئی کویکناری، طبق مفاد مادۀ چهارم معاهدۀ گندمک، در 24 ژوئيه 1879 با منشی جنکنز و گارد محافظ 560 نفری به فرماندهي ستوان هملتن وارد کابل شد و از طرف امیر محمد یعقوب‌خان استقبال شد و به شهر بالاحصار در عمارت عالی محمداعظم‌خان رفت. این سفیر مثل مکناتن شروع به مداخله در امور دولت و امر و نهی و تشکیل دربارهای علنی نمود؛ اما ديري نپاييد كه احساس کرد ملت افغانستان حاضر به قبول سلطۀ اداری خارجی نیست؛ زیرا به وی خبر رسید که دسته‌های نظامی کابل در بازارها، بر ضد انگلیس و دوستان انگلیسی، بیانيه‌ها صادر می‌كنند. در سوم سپتامبر هزاران نفر از مردم کابل در شهر بالاحصار اجتماع کردند و در این اجتماع سخنان آشوب‌برانگیزی بر ضد سلطۀ خارجی و خارجی‌پرستی دولت امیرمحمدیعقوب‌خان گفتند و تصمیم گرفتند که سفارت نظامی دشمن را نابود کنند.

قیام‌کنندگان در حالي که وارد محوطۀ سفارت بریتانیا می‌شدند در معرض گلوله باران 600 نفر سرباز و افسر مسلح انگلیسی قرار می‌گرفتند؛ اما همین که وارد محوطه شدند کیوناری و بقیه افراد را کشتند. بعد، عمارت سفارت را با اجساد کشته‌شدگان انگلیسي آتش زدند.

شكست مجدد نيروهاي انگلیسي و قيام عمومي مردم (دسامبر 1879)

وقتی که در 3-4 سپتامبر 1879 سفارت انگلیس در کابل، که عامل اصلی انعقاد معاهده گندمک بود، نابود شد، امیرمحمديعقوب‌خان فوراً خبر این حادثه را در نامه‌ای به ژنرال فردریک رابرتس اطلاع داد و گفت که در کشور انقلاب عمومی است، من در قصر محصور شده‌ام و از وقوع چنین حادثه ای متأسفم. شنیدن این خبر مثل صاعقه‌ای در محافل سیاسی و نظامی انگلیس در لندن و هند تأثير گذاشت. وزیر هند از لندن به لیتین وایسرا تلگراف زد که از شما براي گرفتن انتقام از عاملان قتل هیئت سفارت انگلیس از حکومت ملکه تقاضای کمک می نماید. لیتین به ژنرال رابرتس دستور حمله به افغانستان را صادر کرد و گفت که به مردم افغانستان بفهماند که سپاه انگلیس دیگر افغانستان را ترک نمی‌کند؛ اما کسانی را که طرفدار دوستی با انگلیس هستند، حمایت خواهد کرد. ژنرال استوارت، با سپاه خود، بار دیگر به قندهار حمله کرد. سردار شیرعلی‌خان حاکم قندهار، بدون دفاع ، شهر را به دشمن تسلیم کرد و خودش به خدمت انگلیس در آمد و قبول کرد که سپاه انگلیس دائم در قندهار باقی بماند؛ خودش هم به عنوان یک نواب هندی حاکم قندهار باشد.

استوارت حکومت قندهار را به سردار شیرعلی‌خان سپرد تا با نام دولت بریتانیا اداره کند . لیتین به لندن پیشنهاد کرد که قندهار را به طور قطع به قلمرو بریتانیا ملحق سازد و خط آهن را امتداد دهد؛ زیرا لیتین اجراي معاهدۀ گندمک را در این می دانست که افغانستان تجزیه شود و زیر نفوذ انگلیس بماند. هيئت وزيران لندن در دسامبر 1879 هنگامی که سپاه انگلیس در افغانستان مشغول بود تصمیم خود را دربارة معاهدۀ گندمک پایان داد. «تجزیة افغانستان» را یک واقعیت دانست و حكم آن را برای لیتین فرستاد. لیتین پیشنهاد کرد که قندهار و کابل، با حاكميت شيرعلي‌خان و سردار ولي‌محمد، از هم جدا شوند؛ اما تصرف افغانستان ادامه داشته باشد، یک مرکز نظامی در جنوب کابل تأسیس شود و در مورد سایر ولایات افغانستان (شمال کشور) دولت انگلیس از نظر و روش دولت روس استفاده کند.

اینک از آغاز ورود سپاه دشمن در کابل 55 روز می گذشت. در طی اين مدت مردم اطراف کابل درصدد آمادگی برای دفع انگلیس برآمدند، به ويژه آنكه زمستان رسیده و دهقانان کشور از کشت و کار فارغ شده بودند. پس همین که رفتن امیرمحمدیعقوب‌خان علنی شد آخرین پردۀ تظاهر و ریاکاری انگلیس از هم درید و مردم آمادۀ حرکت بر ضد دشمن شدند. در کابل و کوهدامن و کوهستان مردم به رهبری محمدکریم‌خان افسر نظامی، غلام‌حیدر‌خان کابلی و... برای قیام حرکت کردند. در اول دسامبر، تبعید امیرمحمدیعقوب‌خان اعلام شد و در دوم دسامبر مشک عالم که خود را از قید بیعت امیرمحمدیعقوب‌خان آزاد دید در غزنه جهاد در مقابل دشمن را اعلام کرد. دسته‌های داوطلب در هر مکان تشکیل شدند و بلافاصله به طرف کابل حرکت کردند. این سپاه فداکار فاقد توپخانه و مخازن آذوقه بود؛ افراد فقط تفنگی بر شانه یا سیلاوه‌ای در دست داشتند. اما سردار ولی‌محمد‌خان و جاسوسهای او از این نقشۀ سپاه ملی مطلع شدند و به ژنرال رابرتس اطلاع دادند. ژنرال با عجله آمادۀ جنگ شد. میکفرسن و سردار محمدحسن‌خان پسر امیردوستمحمدخان براي رويارويي به سوي جبهۀ شمال حرکت کردند. سردار عبدالله‌خان پسر سردار سلطان احمدخان نمازی در جبهه غرب حرکت کرد تا از اتصال سپاه غزنی با سپاه کوهستان و سپاه پغمان و ارغنده با قوای میدان جلوگیری کند. قوای ملی، که سپاه دشمن را شکسته و تا داخل دیوارهای شیرپور رانده بودند، داخل شهر کابل شدند. ملا مشک عالم و ژنرال محمدجان‌خان هم شهر کابل را در دست داشتند. ژنرال رابرتس در شیرپور محاصره شده بود اما ژنرال نمی‌خواست که تحت محاصرۀ دائمی بماند؛ به همین سبب در 13 دسامبر برای شکستن حلقۀ محاصره دست به یک حملۀ شدید و عمومی زد. سپاه انگلیس تا بین‌الحصار پیش رفتند و توپخانۀ آنها زیر یک غندی کوه، قلۀ تخت‌شاه را زیر آتش گرفتند. چون خط اتصال تخت‌شاه و بین‌الحصار قطع شده بود محافظان تخت‌شاه به تنهایی به دفاع پرداختند این جنگ چهار ساعت طول کشید، و مدافعان تا آخرین نفر کشته شدند. قلۀ تخت‌شاه در دست دشمن افتاد. مبارزان ملی تپه‌های سیاه سنگ را گرفتند و شیرپور، مرکز اصلی انگلیسيها، را تحت تهدید مستقیم قرار دادند. به این صورت، جنگ از اطراف بین‌الحصار به اطراف سیاه سنگ کشیده شد. رابرتس، که خطر جدی را احساس کرد، تمام قوای جنگندة خود را به سوي سیاه سنگ حرکت داد و جنگ شدیدی در گرفت. سرانجام، توپخانۀ قوی دشمن موفق به متفرق ساختن قوای ملی گردید و تپه‌های سیاه سنگ را اشغال کرد. صبح روز بعد، 14 دسامبر، مبارزان تازه‌نفس تکاونجرا، محمدعثمان‌خان صافی و برادرش محمد‌شاه، وارد کابل شده به زیر کوه آسمانی آمدند و با یک حمله شدید کوه را اشغال کردند.

رابرتس برای اشغال این کوه مجدداً به جنگ پرداخت؛ اما مجاهدین سخت مقاومت کردند و سپاه رابرتس عقب‌نشینی کرد. به هر حال، سپاه دشمن بعد از جنگ 14 دسامبر، یکی پس از دیگری، از تمام صحنه‌های جنگ گريختند و سپاه ملی به تعقیب آنها پرداختند. تا رسیدن به قلعۀ شیرپور، در جنگهای تن ‌به تن که رخ داد، رابرتس سرانجام، با دادن تلفات و زحمت بسیار، توانست بقیۀ سپاه خود را به داخل قلعه شیرکوه بکشد و دروازه‌ها را ببندد. این جنگ ژنرال رابرتس را مطمئن کرد که پیروز شدن بر کشور افغانستان کار آسانی نیست. بعد از جنگ 14 دسامبر 1879، هشت روز دیگر سپاه ملی و سپاه دشمن مشغول دفن کشته‌شدگان و ترتیبات مجدد نظامی شدند. در شب 23 دسامبر دیده‌بانهای افغانی در قله کوه آسمانی آتش عظیمی افروختند که از فاصله‌های دور دیده می‌شد و این اعلام جنگ عمومی مجاهدین با سپاه دشمن بود. انگلیسيها، به واسطۀ جاسوسهایی مانند سردار احمد ولی‌خان، از تمام نقشه‌های جنگ مجاهدین مطلع می‌شدند. آمادۀ دفاع شدند و حملۀ سیل آسای سپاه ملی متوجه شیرپور گرديد، و دشمن به آتش توپخانه متوسل شد. این جنگ از شب 23 دسامبر تا صبح روز 24 دسامبر طول کشید و، در نهایت، با عقب‌نشینی سپاه ملی به طرف کوههای کابل به پایان رسید.

فعالیتهای سیاسی و تخریبی انگلیس

فعالیتهای سیاسی و تخریبی انگلیس از فعالیتهای نظامی آنها مؤثرتر بود و آنها نتیجۀ بهتری می‌گرفتند؛ چنانچه بعد از جنگ 23 دسامبر یک شایعه در تمام کابل و اطراف آن به سرعت منتشر شد و آن اینکه «ژنرال محمدجان‌خان شکست 23 دسامبر سپاه ملی را در شیرپور باعث شد و سپاه ملی را به عقب‌نشینی واداشت؛ زیرا ژنرال با انگلیسيها ساخته و یک صندوق طلا گرفته است.» در حالی که بعدها مردم فهميدند كه این اتهام دشمن بوده است. از طرف دیگر، انگلیسيها توانستند که به توسط کلنل ولی‌الله‌خان در غزنه که مثل پروان و کاپسیاه باعث سقوط مبارزین ملی در برابر دشمن شده بود، رخنۀ عظیمی ایجاد کند. به همین سبب آتش جنگهای داخلی بین پشتون ، تاجیک، و هزاره را برافروخت. وقتی که این خبر به کابل رسید، مشک عالم شخصاً برای جلوگیری از نفاق و آشوب داخلی عازم غزنه شد. قبلاً دو نفر دیگر از رهبران ملی، عبدالقادر تاجیک و گل‌محمدخان اندری، برای از بين بردن آثار خیانت کلنل ولی‌الله‌خان برخاستند و به سرعت آتش جنگهای داخلی را خاموش كردند و مردم پشتون ، تاجیک و هزاره را با هم آشتی دادند. رابرتس همین که از اتحاد مجدد مردم در کوه دامن و کوهستان و لوگر و غزنه مطلع شد، نگران گرديد؛ چون دولت انگلیس را از تسخیر افغانستان عاجز دید. به منظور نجات سپاه انگلیس از افغانستان و زنده رسیدن به هندوستان بنای کار را به مصالحه گذاشت. رابرتس با عجله اعلامیه‌هایی در افغانستان منتشر کرد حاكي از اينكه دولت انگلیس جنگ با مردم افغانستان را نمی‌خواهد، سپاه انگلیس افغانستان را بدون جنگ ترک می‌کند و هر کس را مردم به پادشاهی انتخاب کنند انگلیس او را به رسمیت می‌شناسد. مردم وقتی که دانستند انگلیس افغانستان را تخلیه می‌کند دست از مبارزه کشیدند. رابرتس از این فرصت استفاده کرده به لیتن پیشنهاد داد كه اگر پادشاهی کابل به یک نفر تحت‌الحمایه انگلیس داده شود همان‌طور که قندهار به سردار شیرعلی‌خان تحت‌الحمایه آنها سپرده شده بود، به نفع انگلیس و باعث نجات سپاه انگلیس خواهد شد. اما مردم افغانستان برای انتخاب پادشاه به نتیجه نمی‌رسیدند چون ولایات از هم دیگر جدا شده بود و در شدت زمستان اجتماع یک «لویه جرگه» عمومی مشکل بود به خصوص که مرکزیت وجود نداشت.

سرانجام، «لویه جرگه»، که شامل 189 نفر نمایندگان مردم بود، در غزنه تشکیل شد. بعد از چند روز مذاكره قرار شد که پادشاهی افغانستان به وارث ارشد امیرشیرعلی‌خان، یعنی امیرمحمدیعقوب‌‌‌خان که در هند محبوس بود، داده شود. مستوفی حبیب‌الله‌خان صدراعظم که در دست انگلیسيها در کابل محبوس بود این تصمیم جرگۀ غزنی را تأیید کرد. امیرمحمدایوب‌خان فوراً مکتوبی به سردار عبدالرحمان‌خان فرستاد و نوشت که باید ما و شما برای بیرون راندن انگلیس از افغانستان متحد گردیم. اما سردار عبدالرحمان‌خان جواب داد که در دشمنی با انگلیس هیچ نفعی برای افغانستان نیست. سردار عبدالرحمان‌خان این جواب را از راه کابل به هرات فرستاد كه به دست انگلیسيها برسد تا هم نظر موافق انگلیس را به خود جلب کند و هم سردار ایوب‌خان را ضد انگلیس معرفی نمايد تا خودش رهبری كشور را به دست گيرد. چنین شد و انگلیسيها در توسل به عبدالرحمان‌خان عجله کردند. در ماه مه 1880 که استوارت به کابل رسید و کابینه لیبرال لندن در تلاش نجات سپاه انگلیس قبل از رسیدن زمستان بر آمد انگلیسيهای کابل عجله داشتند که سردار عبدالرحمان‌خان زودتر به کابل برسد تا در تحت حمايت او بتوانند بدون خطر از افغانستان خارج شوند. سردار عبدالرحمان‌خان هم به ترتیبات سفر پرداخت و در ماه ژوئيه با سپاه بزرگ داوطلب ملی به طرف کوههای هندوکش حرکت کرد؛ و اين در حالی بود که گرفتن نظر انگلیس را به سردار نوشته بودند. آنها دوباره در دوم ژوئيه نامه دیگری فرستادند. سردار عبدالرحمان هم که تلاش بسیار انگلیسيها را دید در دهم ژوئيه جواب داد که خود را به کابل می‌رساند. در همین وقت بود که سپاه منظم و سپاه داوطلب مجاهدین هرات برای نابودی دشمن به سوي خط قندهار حرکت می‌کرد و انگلیسيها در هراس افتاده بودند.

قیام مردم هرات

در دسامبر 1879 مردم هرات از شکستهای انگلیس در کابل و تبعید امیر محمدیعقوب‌خان در هند آگاه شدند و با سپاه هرات براي رويارويي با دشمن حرکت کردند. سپاه هرات رهبری این جنبش را به دست گرفت. سردار محمدایوب‌خان، که به اوضاع کابل توجه داشت،‌ عجله را نپذیرفت. سپاه هرات دو ماه انتظار کشید و اصرار خود را ادامه داد. در مارس 1880، که خبر ورود سردار عبدالرحمان‌خان در تخارستان و اعلام جهاد او به مقابله انگلیس در هرات رسید، سپاه هرات فعالیت خود را از سر گرفت. سردار محمد ایوب‌خان کتباً سردار عبدالرحمان‌خان را به اتحاد سیاسی و نظامی دعوت کرد. دو ماه طول کشید تا جواب رد سردار عبدالرحمان‌خان به هرات رسید. مردم و سپاه هرات از این تردید سردار عبدالرحمان‌خان برآشفتند و خواستند به تنهایی این وظیفۀ ملی را انجام دهند. سردار ایوب‌خان، که از اتحاد سردار شیرعلی‌خان با انگلیس در قندهار آگاهي داشت و به اتحاد سردار عبدالرحمان‌خان با انگلیس ظنين بود، خود را از مقابله با سه قوای ملی داخلی و خارجی عاجز دید. پس تا معلوم شدن نحوه ارتباط سردار عبدالرحمان‌خان با انگلیس صبر کرد؛ و برای جلوگیری از به هم ریختن سپاه خود ژنرال فقير احمدخان را موظف کرد که با وعده دادن امروز و فردا سپاه هرات را آرام کند. سپاه هرات که امتناع ژنرال را از جهاد با دشمن دید قیام کرد. آنها ژنرال را کشتند و خودشان برای مبارزه و جهاد آماده شدند. انگلیسيها، که این حرکت را دیدند، تصمیم بر شکست سپاه ملی گرفتند. و بر مجاهدین هجوم سختی بردند، ولی افغانها مقاومت کردند. پس حملۀ متقابل افغانها از پیش رو و عقب آغاز شد. جنگ شدیدی درگرفت. سپاه دشمن خود را محصور و راه نجات را مسدود دید. سردار شیرعلی‌خان فقط با 25 نفر انگلیسی، آن هم با لباس افغاني، از بیراهه توانست به شهر قندهار برسد و خبر شکست سپاه انگلیس را به ژنرال پرایمروز برساند. وقتي حکومت انگلیس شکست میوند را در 29 ژوئيه از سمله به کابل تلگراف کرد ژنرال استوارت با عجله به ژنرال رابرتس دستور داد که با سپاهی از کابل به قندهار حرکت کند و سپاه محاصره شده قندهار را از نابودی نجات دهد. سپاه رابرتس در هشتم اوت 1880 از کابل به طرف قندهار حرکت کرد در حالی که سردار محمدایوب‌خان مطلع نبود. رابرتس بر خلاف سفرهای سابق در افغانستان، که قدم به قدم به محاربه مجبور می‌شد، این بار در کمال آرامی، اما با عجله، راه را طی می‌کرد؛ زیرا فرمان امیرعبدالرحمان‌خان و بدرقه و محافظ او را (سردار محمدعزیزخان پسر سردار شمس‌الدین‌خان) با خود داشت. اینک که رابرتس به قندهار رسیده و شبانه داخل شهر شد و فردا 28 آگوست بر سپاه سردار محمدایوب حمله کرد این جنگ ناگهانی سردار را غافلگیر کرد و محبور شد که به طرف هرات عقب‌نشینی کند.

رابرتس اعلام کرد که پادشاه افغانستان عبدالرحمان است و سپاه انگلیس شهر قندهار را فقط به افراد او می‌سپارد. همین عقب‌نشینی سپاه هرات باعث شد که انگلیسيها در تجزیۀ قندهار ناکام شده آن را به دولت مرکزی افغانستان واگذار کند. انگلیسيها قندهار را به سردار شمس‌الدین‌خان نمایندۀ عبدالرحمان‌خان تسلیم و آن را تخلیه کردند. دولت انگلیس در جنگ دوم کاملاً متوجه شد که تسخیر و حفظ افغانستان ناشدني است. پس به جای مبارزۀ نظامی به مبارزۀ سیاسی پرداخت؛ زیرا در مبارزۀ نظامی ملت افغانستان طرف انگلیس بود ولی در مبارزۀ سیاسی فقط یک نفر، یعنی پادشاه کشور، قرار داشت و غلبه بر او آسان بود. پس انگلیسيها راه مکاتبه با عبدالرحمان را باز کردند و در مقابل وی قیافۀ حق به جانب به خود گرفتند و امیر را در موقعيت سختي قرار دادند. امیرعبدالرحمان به جای آنکه شرایط خود را به انگلیسيها پیشنهاد کند از آنها پرسید: از افغانستان چه می‌خواهيد؟ انگلیسيها فوراً شرایط خود را، به عنوان طرف غالب، پیش کشیدند. انگلیسيها به امیرعبدالرحمان گفتند: 1. پادشاه افغانستان جز با دولت انگلیس با هیچ دولت خارجی دیگر نمی‌تواند روابط سیاسی داشته باشد؛ 2. تمام قندهار زیر فرمانروایی دیگری خواهد بود، یعنی ولایات جنوبی کشور از افغانستان جدا می‌شد؛ 3. قراردادهای پیشین و پسین تحت اختيار حکومت انگلیس باقی خواهد ماند؛ و 4. معاهده‌ای که با امیریعقوب‌خان دربارۀ سرحدات مشرق افغانستان منعقد شده بود به اعتبار خود باقی خواهد ماند. در مقابل این شرایط، انگلیس سلطنت امیرعبدالرحمان‌خان را در بقیه نقاط افغانستان به رسمیت می‌شناسد و اگر دولت خارجی به افغانستان مداخله کند انگلیس برای دفع آن به افغانستان کمک خواهد کرد.

این تنها خواستة آنها نبود؛ انگلیسيها از عبدالرحمان خواستند كه سپاه انگلیس را از کابل و جلال آباد و قندهار به سلامت تا سر حدات موجود انگلیس برساند؛ یعنی ملت مبارز افغان را از حمله به دشمن و نابودی آن بازدارد؛ در حالی که امیرعبدالرحمان با سپاه قوی‌ای که داشت می‌توانست شرایط ملت افغان را به دشمن بقبولاند؛ اما امیرعبدالرحمان‌خان برای حفظ تاج و تخت تمام زحمتها و فتوحات ملت را بر باد داد. انگلیسيها، كه برای رسیدن به هندوستان از طرف امیرعبدالرحمان تضمین گرفته بودند، با عجله بار سفر بستند. ژنرال فردریک رابرتس با دو سپاه خود در هشتم اوت 1880 در مسير قندهار حرکت کرد. سردار عبدالرحمان به تمام مردم عرض راهها پیام فرستاد که راههای حرکت سپاه انگلیس به طرف هندوستان را باز بگذارند. به این صورت، جنگ دوم انگلیس و افغان بعد از یک سال و نه ماه رسماً پایان یافت.

نتیجه‌گیری

دولت انگلیس، که برای چند قطعه كردن و اشغال دائمی افغانستان با هشت سپاه داخل کشور شده بود، با دادن تلفات زیاد و مصرف میلیونها پوند از مردم افغانستان شکست خورد و برگشت. این دومين تجربه، انگلیس را متقاعد ساخت که دولت انگلیس از اشغال نظامی افغانستان عاجز است؛ حتی در جنگ سوم افغان و انگلیس، که 40 سال بعد درگرفت، با آنکه نيروهاي انگلیسي در مرحلۀ اول (در سرحد ننگرهار و قندهار) پیش رفتند ولی عقب‌نشینی کردند. البته افغانستان هم در طی جنگهای اول و دوم انگلیس خسارتهای زیادی متحمل شد. اراضی گران‌قیمت و راههای مهم نظامی و دریایی در شرق و جنوب از دست رفت و استقلال سیاسی کشور به خطر افتاد. صناعت، تجارت و پیشه‌وری کشور صدمه دید. این خود بزرگ‌ترین عامل عقب‌ماندگی افغانستان از دنیای معاصر شد؛ یعنی با پايان مبارزۀ دوم انگلیس و افغان، مبارزۀ نظامی از بین رفت نه مبارزۀ سیاسی. و اين در حالی است که مبارزۀ سیاسی انگلیس با افغانستان به مراتب خطرناک‌تر از مبارزۀ نظامی تمام شد.

1. \* پژوهشگر از كشور افغانستان [↑](#footnote-ref-1)